

• دریافت ۹۲/۰۹/۱۰

• تأیید ۹۳/۰۳/۱۳

جایگاه زن در نظامی و چاسر: شیرین و کریسید

نیلوفر همت‌یار*

کیان سهیل**

چکیده

از آنجا که برای پی بردن به جایگاه زن در فرهنگ ملی هر سرزمینی یکی از گزینه‌ها مراجعه به متون ادبی است، مقاله حاضر با مقایسه خسرو و شیرین نظامی و ترپلس و کریسید چاسر و با بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در آنها در صدد باز آفرینی تصویر زن در این دو اثر است. هر دو شاعر در تاریخ ادبیات سرزمین خود از اهمیت بسیاری برخوردارند. چاسر، پدر ادبیات انگلیسی و حضرت عشق خوانده شده و نظامی به عنوان سراینده قصه‌های بزمی و عاشقانه توفیق قدرت نمایی یافته، تا آنجا که سراینده‌گان دیگر تحت تاثیر سبک و نفوذ انکار ناپذیر وی قرار گرفته‌اند. با توجه به اهمیت این دو شاعر، دیدگاه آنها به نقش زن، خصوصاً در نظام پدرسالار آن دوران، قابل تأمل است. نکته حائز اهمیت پایان داستان‌ها است. شواهد بر آمده از داستان‌ها نشان می‌دهد که وفاداری شیرین در عشق، پایداری و ایثار جان، او را تبدیل به زنی نمونه و خوب می‌کند. اما کریسید با خیانت به ترپلس و پیوستن به دیومد، تبدیل به یک زن خیانتکار می‌شود. این پژوهش تفاوت دیدگاه به زن را در این دو اثر نشان می‌دهد. نظامی در اثر خویش با این فرهنگ می‌جنگد و نگاهی روشن به زن دارد که با جامعه بسته و فئودالی آن روزگار سنخیت زیادی ندارد. حال آن که چاسر با دیدی طعنه آمیز به این موضوع می‌پردازد. شباهت‌های عمده این داستان‌ها که از آن دو اثر را مناسب مقایسه می‌کند در طرح و پیرنگ، درون مایه و شخصیت پردازی آنها است که از آن جمله می‌توان به زمینی و خاکی بودن عشق، حضور شاپور و پندروس به عنوان شخصیت‌های واسطه میان شخصیت‌های اصلی، مرگ شخصیت مرد، حضور فرهاد و دیومد که عاشق شخصیت‌های زن می‌شوند، موانع، هجران، بی‌وفایی، نصیحت و اظهار نیاز اشاره کرد.

کلید واژه‌ها:

چاسر، جایگاه زن، خسرو و شیرین، ترپلس و کریسید.

ni.hematyar@yahoo.com

*کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران

k-soheil@sbu.ac.ir

**استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران

مقدمه

ادبیات هر سرزمینی همانند آینه‌ای است که فرهنگ، آداب و رسوم، سنت‌ها و اعتقادات آن ملت را بخوبی به نمایش می‌گذارد. آثار ادبی از یک سو نمایانگر افکار و عقاید خود نویسنده است و از سوی دیگر نشان دهنده نگرش عمومی جامعه. آنچه درباره ادبیات ایران و سایر سرزمین‌ها می‌توان گفت این است که در هر تحلیلی نکته حائز اهمیت آنست که آفرینندگان این آثار مردان بوده‌اند و در نتیجه سهم زنان در آفرینش آنها اندک است.

همچنین زن ستیزی یا زن ستایی شاعران، امری مطلق نیست. بلکه دارای درجات و مراتبی است که بسته به شخص شاعر، زمانی که در زندگی او وجود داشته، سرزمینی که در آن زندگی می‌کرده، دین، مذهب، زمان، تاریخ و فرهنگ می‌تواند متفاوت باشد (حسینی، ۱۳۸۸: ۱۲-۱۳). خسرو و شیرین نظامی و تریلس و کریسید چاسر هر چند در دو فرهنگ و سرزمین مختلف نوشته شده، از جهات بسیاری به یکدیگر شباهت دارند. پیش از بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های دو اثر، ابتدا به دیدگاه‌های رایج در ارتباط با زنان در زمان نظامی و چاسر می‌پردازیم.

در ادبیات قرن چهاردهم انگلیس، زنان عموماً به دو دسته تقسیم می‌شدند: دسته اول احساسی، ضعیف، غیر قابل کنترل و خبیث مانند حوا بودند. به عقیده بسیاری از منتقدین چون این حوا بود که زمینه اخراج آدم از بهشت را فراهم کرد، تمام زنان غیر قابل اعتماد و فریبکار هستند و چون خداوند ابتدا آدم را آفرید و سپس از دنده وی حوا را آفرید، زنان در مقامی پست تر و زبردست مردان قرار می‌گیرند (ریگی، ۱۹۹۶: ۴).

جلال ستاری معتقد است که آگوستین قدیس در این بابت نقش بزرگی را ایفا می‌کند. زیرا موقعیت زن را چنین وصف کرده: «حیوانی است که نه استوار است و نه ثابت قدم، بلکه کینه توز است و زیانکار... و منبع همه مجادلات و نزاع‌ها و بی‌عدالتی‌ها و حق‌کشی‌ها» (ستاری، ۱۳۷۳: ۶۱). در مقابل، افرادی نیز بودند که دید بهتری نسبت به زنان داشتند و آنان را با مریم مقدس مقایسه می‌کردند و نماد تقوا و فضیلت می‌پنداشتند (ریگی، ۱۹۹۶: ۲۸). در آن دوران تنها زنان پاکدامن و باکره، بیوه‌های استوار و همسران وفادار شایسته بشمار می‌آمدند.

در زمان نظامی نیز دو نگرش به زنان وجود داشت. یکی نگرش منفی و دیگری نگرش آرمانی. به طور کلی اگر زنان مطابق افکار و عقاید رایج عمل می‌کردند، مقدس و آرمانی پنداشته می‌شدند و اگر آنگونه که از آنان انتظار می‌رفت عمل نمی‌کردند، شیطانی و خبیث خوانده می‌شدند.

به عقیده آذین حسین زاده، چهره زن همواره در تاریخ بشریت از دو وجهه برخوردار بوده است: نماد و معرف نظام زن سالاری یا بازنمایی شخصیتی ناپسند و فتانه. زن بدون مرد از هرگونه نشان و هویتی بی بهره است و به تبع آن رسمیتی هم ندارد. پس نه می تواند در جامعه از مقام و جایگاه تعریف شده ای برخوردار باشد و نه در تصمیم گیری صلاحیت دارد. در این شیوه برخورد با زن و هویتش، در بسیاری از موارد شباهت هایی بین جامعه غربی و شرقی دیده می شود (حسین زاده، ۱۳۸۳: ۱۶-۱۸).

در ادبیات کلاسیک ایران، بازنمایی شخصیت زن تابع یک سلسله قوانین و قواعد مشخص است. در ادبیات قرون وسطایی ایران، شخصیت های زن خوب عموماً شاهزاده و اصیل هستند و شخصیت های زن منفی، عامل اصلی فساد و تباهی شخصیت مرد داستان معرفتی می شوند (همان، ۱۳۸۳: ۵۵-۵۶).

سیمای زن در شعر نظامی، روشن و دوست داشتنی است. زنان از دید وی، خردمند، عفیف، پاکدامن و حکیم هستند. آنان همچنین دارای قدرت رهبری و اداره کشور هستند و در بسیاری از موارد از جمله در عشق و استقامت، بر مردان برتری دارند (ثروت، ۱۳۷۰: ۲۲۴-۲۲۵). از نظر سعیدی سیرجانی چندین عامل، زمینه ساز نظر نظامی نسبت به زنان بوده است که یکی از آن عوامل، محیط زندگی نظامی است. او در گنج متولد شده و گنجه همجوار ارمنستان است. در ارمنستان زن، وضع و موقعیتی کاملاً متفاوت نسبت به سایر نقاط ایران داشته است. مقدس ترین نقش معبد ارمنی ها چهره معصوم و مقدس زن زیبایی است که کودکی را در آغوش دارد.

عامل دیگر، محیط دوران کودکی خود نظامی است. او اشاره صریحی به کرد بودن مادرش دارد و در میان کردها، زن اهمیت و اعتبار ویژه ای دارد. زیرا دوشادوش مرد برای تأمین معاش و اداره زندگی فعالیت می کند. با گرگها می جنگد، چوپانی می کند، با اسب در دل بیابان ها می تازد، از راهزنان پروایی ندارد و تفنگ به دست می گیرد. نظامی نیز با دیدن چنین مادری نمی تواند شیرینی کمتر از آنچه ساخته بسازد.

عامل دیگر، همسر نظامی است. همان آفاقی که الهام بخش داستان خسرو و شیرین است و مستقیماً در داستان از او نام برده می شود (ثروت، ۱۳۷۰: ۱۰۸-۱۰۹)

سبکرو چون بت قبحاق من بود گمان افتاد کافاق من بود (نظامی، ۱۳۷۸: ۴۳۰)

اینچنین نظامی با آوردن نام همسرش در شعر، کاری که در آن زمان به هیچوجه رایج نبود، از شعرای زمان خود فاصله می گیرد. آفرینش شخصیت های زن شایسته در اثر وی نشان دهنده

نظریات روشنفکرانه و نمونه آرمانی نگاه وی به زنان است. نگاهی که در تضاد با نگاه شاعر همعصرش، خاقانی قرار دارد. خاقانی افراط در زن ستیزی را تا بدانجا می‌رساند که آرزوی مرگ دخترش را می‌کند تا ننگ دختر داشتن از وی پاک شود! زن در شعر خاقانی، مقام و منزلتی ندارد و وی زنان را همردیف خادمان به شمار می‌آورد و آنان را تحقیر و سرزنش می‌کند. در آثار چاسر نیز زنان در حاشیه قرار ندارند و مطابق معیارهای پذیرفته شده و تعریف شده جامعه قرون وسطی عمل نمی‌کنند. او در اشعارش زنان زیادی را به تصویر می‌کشد؛ تا آنجا که داگلاس، منتقدی بنام در قرن شانزدهم، به او لقب دوستدار زنان را می‌دهد (داگلاس، ۱۹۷۰: ۱۶۲-۶۳). اگرچه نمی‌توان به طور حتم چاسر را طرفدار زنان معرفی کرد، اما او در آثارش به زنان قدرت عمل می‌دهد و بسیاری از زنان در نوشته‌های وی حرفی برای گفتن دارند؛ مانند شخصیت معروف زن اهل باث در *داستان‌های کنتربری*. آنچه واضح است احساس همدردی است که چاسر برای زنانی که در جامعه مردسالار آن دوران می‌زیستند از خود نشان می‌دهد. به عبارتی واضح‌تر خوب و بد، تعریف ثابتی در آثار وی ندارد و شخصیت‌های او صرفاً سیاه و سفید نیستند. زنان گاهی مانند حوا خبیث فرض می‌شوند و گاهی با مریم مقدس مقایسه می‌شوند. در بیشتر آثار وی خوانندگان در انتها با نتیجه‌ای کاملاً متفاوت از آن چه که در ابتدا فرض می‌کردند مواجه می‌شوند.

بررسی داستان‌ها

آنچه که این دو اثر را مناسب مقایسه می‌کند، وجود شباهت‌هایی در طرح و پیرنگ، سبک نگارش، درون مایه و شخصیت پردازی آنها است. در ابتدا هر دو نویسنده به منابع گذشته اشاره می‌کنند. چاسر می‌گوید که این اثر را از لیبوس گرفته، حال آنکه داستان بسیار شبیه به اثر بوکاچو است.

نظامی نیز به شاهنامه اشاره می‌کند. اما داستان نظامی تفاوت‌هایی با داستان فردوسی دارد. او همچنین به منبعی در بردع اشاره می‌کند. نکته قابل تأمل و وجه اشتراک این دو نویسنده در این است که تا به حال هیچ کس نتوانسته نشانی از اثر لیبوس و یا منبعی که در بردع بوده، بیابد. نتیجه‌ای که می‌توان از این اشاره در ابتدای هر دو اثر گرفت آن است که هر دو نویسنده به نوعی از دیدگاه‌های انقلابی خود که سنخیت چندی با عقاید رایج روزگار خویش نداشته، آگاهی داشتند و در صدد سلب مسئولیت از خود بودند.

نکته دیگر، اشتراک دو اثر در نوع ادبی آنها می‌باشد. شاهنامه، حماسی و رزمی است و خسرو و شیرین، بزمی و عاشقانه. همانگونه که داستان جنگ تروا که در *ایلیاد* آمده حماسی است و *تریلس و کریسید* عاشقانه است. فردوسی و هومر شاعرانی حماسه ساز هستند و بیشتر به جنبه‌های رزمی داستان‌ها می‌پردازند و آنچه برایشان حائز اهمیت است، بازنویسی تاریخ است و هنرنمایی خود را بیشتر در بخش اساطیر به نمایش می‌گذارند. اما چاسر و نظامی تاریخ نویس نیستند و با اعتقاد کاملی که به عشق دارند به جنبه‌های عاشقانه و بزمی داستان‌ها توجه می‌کنند.

نظامی معتقد است که عشق در تمام پدیده‌های جهان هستی وجود دارد.

طبیعی جز کشش کاری ندارند حکیمان این کشش را عشق خوانند (نظامی، ۱۳۷۸: ۳۴) چاسر هم خود را «خدمتکار خدمتکاران عشق» می‌نامد (بنسون، ۲۰۰۸: ۱۱). این دو اثر از نظر سبکی نیز شباهت‌هایی دارند؛ از جمله: هردو نویسنده از تصاویر حیوانات و طبیعت بهره برده و به مباحث سرنوشت و اختیار اشاره می‌کنند. برای نشان دادن روابط عاشقانه و رابطه میان عشاق نیز از استعاره و تشبیهات بسیاری بهره می‌گیرند. چاسر صحنه‌های عاشقانه را مذهبی جلوه می‌دهد و مباحث فلسفی را به آن اضافه می‌کند. نظامی نیز در داستانش به جنبه‌های اسلامی اشاره می‌کند. حال آنکه اصل داستان *تریلس و کریسید* راجع به افراد بی‌دین است و شیرین نیز شاهزاده‌ای ارمنی است.

جدا از نوع ادبی و سبک، از لحاظ محتوایی نیز دو اثر به یکدیگر نزدیک هستند. در هر دو این داستان‌ها گویی عشقی از نوع زمینی و خاکی وجود دارد که بدون میل و اراده قهرمانان و تنها به دست قضا و قدر آنان را به سمت سرنوشتشان سوق می‌دهد: عشقی که خسرو و *تریلس* به خاطرش متحوّل می‌شوند، شیرین فرمانرواییش را رها می‌کند و شیرویه پدرش را به قتل می‌رساند.

حضور شخصیت‌های رابط و پیام‌رسان میان شخصیت‌های اصلی نیز از دیگر شباهت‌های قابل ملاحظه این دو اثر است. پندروس و شاپور هر دو تلاش زیادی برای رسیدن شخصیت‌های اصلی داستان به یکدیگر می‌کنند. حضور فرهاد و دیومد نیز به عنوان شخصیت‌هایی که عاشق قهرمانان زن داستان‌ها می‌شوند از دیگر شباهت‌های دو اثر است، با این تفاوت که فرهاد در عشقش ناکام می‌ماند و دیومد به آن چه می‌خواهد می‌رسد. برای دیومد جدا کردن کریسید از عشقش و به دست آوردن او حکم افزایش قدرت را دارد. به دست آوردن کریسید برای دیومد به نوعی نشان دهنده قدرت مردانگی‌اش است. اما عشق شیرین برای فرهاد از نوعی دیگر است. عشقی نه از جنس زمینی و خاکی بلکه عشقی که سبب تعالی روح فرهاد می‌شود. دیومد

برخلاف فرهاد به زن به عنوان غنیمتی نگاه می‌کند که در نبرد با دیگری می‌توان به چنگ آورد و حتی برای رسیدن به کریسید او را که نیازمند حامی است، به نوعی بسته به شرایطش تهدید می‌کند. هجران و دوری شخصیت‌های اصلی نیز در هر دو داستان مشهود است که سبب رنج و حسرت عشاق است. خسرو و شیرین به دفعات از یکدیگر دور می‌شوند و کریسید نیز پس از معاوضه به عنوان اسیر جنگی به اجبار از ترپس دور می‌ماند. موانع بسیاری نیز در هر دو اثر موجود است که بر سر راه شخصیت‌های اصلی قرار می‌گیرد که از آن جمله می‌توان به حضور مریم و شکر در داستان خسرو و شیرین و درخواست پدر کریسید برای معاوضه وی با یک فرمانده جنگ و دوری اجباری او از ترپس اشاره کرد.

اظهار نیاز نیز از دیگر ویژگی‌های دو اثر است. از طرفی خسرو به دلدادگیش اعتراف می‌کند و از طرفی دیگر ترپس سرگشته عشق کریسید می‌شود. مهین بانو، پندروس و شاپور نیز گاه و بی‌گاه به نصیحت کردن شخصیت‌های اصلی هر دو داستان می‌پردازند. این نصیحت‌ها برای کمک کردن به آنان و انتخاب بهترین راه و یا از میان برداشتن مشکلات می‌باشد. ملاقات‌های پنهانی نیز در هر دو اثر به چشم می‌خورد.

در انتها نیز پرداختن به شخصیت‌های مرد دو داستان و پویایی این دو شخصیت به واسطه عشقشان که سبب تحول در نگرش و رفتارشان می‌شود، حائز اهمیت است. ترپس که مانند خسرو شاهزاده‌ای توانمند است، در ابتدا فردی جنگجو است که به عشق و عاشقی اعتقادی ندارد. او مرد عمل است و نه احساس. اما پس از آنکه کریسید را می‌بیند و در دام عشق گرفتار می‌شود، تنها ویژگی‌های کلیشه‌ای یک زن را از خود نشان می‌دهد. کسی است که مدام غصه می‌خورد، اشک می‌ریزد، انتظار می‌کشد و نامه می‌نویسد. اما در انتها مجدداً جنگجو می‌شود. ترپس در ابتدای داستان دید مثبتی به عشق ندارد. اما پس از آن که خود گرفتار عشق می‌شود، متحول شده و تنها می‌خواهد که خدمتکار خدای عشق باشد.

خسرو نیز که در ابتدا شاهزاده‌ای هوسباز است، به سبب عشقش در انتهای داستان دگرگون شده و حاضر نیست شیرین دلیندش را برای جرعه‌ای آب، آن هم در بستر مرگ، بی‌خواب کند. در انتهای هر دو داستان نیز قهرمانان مرد که کماکان عاشق هستند، جان می‌سپارند. در کنار بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های دو اثر که آنها را برای مقایسه مناسب نشان می‌دهد، شخصیت‌های زن دو داستان، ویژگی‌های ظاهری و شخصیتی آنها و چگونگی شخصیت‌پردازی این دو نویسنده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

شیرین

توصیفات نظامی از شیرین، بیانگر دیدگاه وی نسبت به زنان در نظام پدرسالار آن دوران است. در توصیف زن علاوه بر زیبایی و ویژگی‌های جسمانی، وجهه روحی و شخصیتی او نیز حائز اهمیت است. یکی از خصایص برجسته ادبیات کلاسیک به طور کلی چه در ایران و چه در غرب، رابطه ای است که میان ظاهر، باطن و روحیه افراد و نام آنان وجود دارد. به عنوان نمونه «شیرین، هم شیرین رخ است و هم شیرین گفتار و هم شیرین کردار» حسین زاده، ۱۳۸۳: ۷۷). در فضای داستان خسرو و شیرین، ارزش‌ها به کلی با معیارهای آن دوران در تضاد است. خسرو که شاه قدرتمندی است، خوب می‌داند که برای رسیدن به معشوقش زور کارساز نیست و شیرین نیز تنها به واسطه این که زن است و زیبا، محکوم به تن دادن به خواسته‌های شاه هوسباز نیست. به عکس، شیرین دختری مغرور و لجباز است که در راه عشقش رقیبان را یک به یک از صحنه می‌راند و از خسرو انسان وفاداری می‌سازد.

سیرجانی معتقد است که شیرین خود یک پا مرد است؛ با اسب و چوگان سروکار دارد نه دوک و چرخه. مرد محبوبش را خود انتخاب می‌کند. می‌گوید و می‌خندد بی آنکه به طرف مقابلش مجال گستاخی دهد. از راهزنان بیابان و ولگردان ترسی ندارد و یک تنه به شکار شوهر می‌رود. در این فضا، زن نه تنها احساس حقارت و بیچارگی نمی‌کند که حتی خودش را یک سرو گردن از مردان نیز بالاتر می‌بیند (سیرجانی، ۱۳۶۷: ۳۲).

به عقیده عبدالحسین زرین کوب در روایت نظامی، چهره‌ای که بر سراسر داستان اشراف دارد، چهره شیرین است. تفاوت نظامی با فردوسی در این است که فردوسی با توصیف فرّ و جلال خسرو جایی برای جلوه زیبایی و دلربایی شیرین باقی نمی‌گذارد (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۹۳). نظامی در این باره خاطر نشان می‌کند که چون فردوسی در هنگام نوشتن این داستان سنّش بالا بوده و لازمه بازگو کردن داستان عاشقانه شور و نشاط جوانی است، از بیان عشق خسرو و شیرین غافل مانده و خود نظامی این کار را انجام خواهد داد.

حکیمی کاین حکایت شرح کرده ست	حدیث عشق از ایشان طرح کرده ست
چو در شست اوفتادش زندگانی	خدنگ افتادش از شست جوانی
به عشقی که در شست آمد پسندش	سخن گفتن نیامد سودمندش
نگفتم هرچه دانا گفت از آغاز	که فرخ نیست گفتن گفته را باز
دران جزوی که ماند از عشقبازی	سخن راندم نیت بر مرد غازی

(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۳)

در سراسر روایت فردوسی، جز بیان کوتاهی از عشق هوس آمیز سال‌های جوانی خسرو به شیرین هیچ نشانی از آن همه بیت‌های عاشقانه و شورانگیز که در نظامی وجود دارد، نیست و شیرین هم ملکه ارمن نیست. بلکه خوبرویی رومی و فاقد اصل و تبار اشرافی است که ازدواجش با شاه در نزد بزرگان با اعتراض همراه است (زرّین کوب، ۱۳۷۲: ۹۷). فردوسی ماجرای خسرو و شیرین را در داستانی مستقل نمی‌آورد و آن را در خلال داستان خسرو پرویز ذکر می‌کند و توضیحی در مورد اصل و نسب شیرین و چگونگی آشنایش با خسرو نمی‌دهد و تنها به گفتن این نکته اکتفا می‌کند که موبدان به ازدواج وی با شیرین اعتراض می‌کنند. زیرا از داشتن ملکه غیر ایرانی ابا داشتند:

کنون تخمه مهتر آلوده شد بزرگی از این تخمه پالوده شد
پدر پاک مادر بود بی هنر چنان دان که پاکی نیاید به بر
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۱۵)

اما شیرین نظامی، برادرزاده مهین بانو، ملکه سرزمین ارمن است. شیرین نظامی، در حقیقت تقریباً در هیچ چیز از خسرو دست کم ندارد: همانند خسرو دوستدار تفریح، شکار و سواری است. اگر خسرو شاه است او نیز جانشین مهین بانو است و حتی در جریان داستان بیشتر ناز از شیرین است و نیاز از خسرو. در مورد عاشق شدن این دو نیز وضع تقریباً یکسان است. شیرین با دیدن تصویر خسرو محو زیبایی او می‌شود و خسرو نیز، تنها با شنیدن وصف زیبایی شیرین سرگشته او می‌شود و هر دو به جستجوی یکدیگر بر می‌خیزند.

تقریباً در تمام قصه، عاشق و معشوق در مقابل هر کار و اندیشه یکدیگر واکنشی مشابه ارائه می‌کنند. ماجرای شیرین و فرهاد در کنار ماجرای خسرو و شکر قرار می‌گیرد (زرّین کوب، ۱۳۷۲: ۱۰۲-۱۰۳). در انتهای این هوسنامه نیز عشق بر کامجویی پیروز می‌شود. خسرو آنجا که در خون خود می‌غلطد و جان می‌سپارد، اما راضی نمی‌شود شیرین را از خواب بیدار کند، تبدیل به قهرمانی واقعی می‌شود. شیرین نیز با مرگ خویش در دخمه خسرو، سیمایش همانقدر در عشق و وفاداری زنانه قهرمانی می‌شود (همان: ۱۰۸). روح آزاده شیرین حتی یک لحظه تحمل خواری ندارد و زندگی در نظرش عزیز است، اما نه به هر قیمتی. به گونه‌ای که در انتهای داستان با انتخاب مرگ، به دلدادگان روزگار خود درس وفاداری می‌دهد (سیرجانی، ۱۳۶۷: ۲۹).

شیرین به عنوان شاهزاده خانمی زیبارو و با هوش و درایت در کنار رنجاندن، دیوانه و آواره

کردن فرهاد که دست آخر به مرگ او می‌انجامد، به شخصیتی چندبعدی و همطراز مرد داستان در ادبیات مردسالارانه قرون وسطایی ایران تبدیل می‌شود. زن در این داستان، دیگر تنها جنبه فرعی و جانبی ندارد. رشد و تعالی او نیز در کنار شخصیت مرد داستان مورد توجه است و هر دو گام به گام راه کمال را در پیش می‌گیرند. شیرین زنی گوشه نشین نیست که ندانسته و نشناخته با کسی ازدواج کند. بلکه کاملاً مستقل و بی پروا همچون مردان، یک تنه به دنبال آنچه می‌خواهد می‌رود. حسین زاده به نکته جالبی در این باره اشاره می‌کند و آن تأکید ورزیدن نظامی بر مقام و مرتبه «من» زن و اولویت آن بر «دیگری» است که در اینجا همان مرد است.

در بیتی که نظامی می‌گوید:

در آن آینه دید از خود نشانی
چو خود را دید، بی‌خود شد زمانی (نظامی، ۱۳۷۸: ۶۳)

شیرین هنگامی که تصویر خسرو را می‌بیند، گویا تصویر تبدیل به آینه می‌شود و تصویر خسرو، حکم نوعی بازتابی مضاعف را دارد و شیرین با نگاه کردن در تصویر «من» خود را می‌بیند. نیمه‌ای را که در حقیقت مکمل و متمم وجود خود اوست (حسین زاده، ۱۳۸۳: ۸۴). نظامی برای آرمانی جلوه دادن شیرین به توصیف شخصیت وی از سوی سه شخصیت شاپور نقاش، شاهزاده خسرو و فرهاد کوهکن می‌پردازد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

توصیف زیبایی شیرین ابتدا توسط شاپور که نقاش، چهره پرداز و هنرمند است، صورت می‌گیرد و به همین خاطر است که توصیف وی رنگ و بویی تصویر گونه دارد و در درجه اول به جنبه‌های ظاهری و خصوصیات جسمانی وی پرداخته است: سیه چشم، گیسو کمند، سروقامت و سپید دندان.

پری دختی، پری بگذار، ماهی
به زیر مقنعه صاحبکلاهی

شب افروزی چو مهتاب جوانی
سیه چشمی چو آب زندگانی

(نظامی، ۱۳۷۸: ۵۰)

شاپور سپس مزایای روحی و اخلاقی او را ذکر می‌کند: محجوب، شیرین سخن و باکره. (حسین زاده، ۱۳۷۸: ۷۷-۸۰). در این عشق دوجانبه، شاپور همانگونه که شیرین را برای خسرو توصیف می‌کند، خسرو را نیز برای شیرین به تصویر می‌کشد. خسرو پس از توصیفات شاپور، دل به شیرین می‌بازد و برخلاف داستان‌های کهن نه تنها فرستاده‌ای را برای آوردن معشوقش نمی‌فرستد، بلکه خود راهی ارمنستان می‌شود. شیرین نیز که دل به عشق خسرو بسته رهسپار مدائن می‌شود. در میان راه این دو یکدیگر را در برکه‌ای می‌بینند و در اینجا است که خسرو به

تفصیل به توصیف آن چه می‌بیند می‌پردازد. ویژگی‌هایی که برای شیرین برشمرده می‌شود، بسیار شبیه توصیفات شاپور است و به نوعی بازنمایی زن آرمانی است.

عروسی دید چون ماهی مهیا که باشد جای آن مه بر نرینا (نظامی ۱۳۷۸: ۸۰)

شیرین آنقدر زیباست که همچون پریان مورد ستایش واقع می‌شود. فرهاد نیز مانند شاپور هنرمند است و توصیف شیرین از سوی وی در واقع نوعی آفرینش هنری است. اولین دیدار شیرین و فرهاد به صورت غیر مستقیم و زمانی است که پرده‌ای میان این دو قرار دارد. حال آنکه شیرین شاهزاده‌ای ارمنی و مسیحی است و رو گرفتن از نامحرم عجیب جلوه می‌کند. خصوصاً که خود نظامی نیز به منشأ تاریخی اثر در ابتدای داستان اشاره می‌کند و به این موضوع واقف است که این داستان مربوط به دوران پیش از اسلام است. به احتمال زیاد نظامی به خاطر باورها و تعصبات اسلامی این تصویر را ارائه کرده است تا خواننده در اصالت و نجابت شیرین تردیدی نکند (حسین زاده، ۱۳۸۳: ۹۳).

فرهاد از جلوه زیبایی شیرین مدهوش می‌شود و غرق تماشای او می‌گردد و پس از آن نیز در تمام مراحل سخت کوهکنی، عشق شیرین منبع قدرت او است. تصویری که نظامی از شیرین ارائه می‌کند، باز آفرینی زن آرمانی است و این تصویر چه از لحاظ ویژگی‌های جسمانی و چه از نظر سجایای اخلاقی با توصیفات هنرمندانه و تصویرگونه شاپور، خسرو و فرهاد هماهنگ است. راوی با توصیف شیرین از دید افراد مختلف او را بی عیب و نقص نشان می‌دهد.

شیرین شاهزاده سرزمینی است که جمعیت آن را زنان زیبارو تشکیل داده و هواش همواره معتدل و بهاری است و ساکنانش مشغول تفریح و خوشگذرانی هستند و ملکه آنها نیز زن قدرتمندی است. مهین بانو، نخستین زن داستان، زنی خردمند و مستقل است و نیازی به مردان ندارد. شیرین از تبار پاکان است و متعلق به خانواده‌ای اشرافی و نجیب زاده. با وجودی که سایه هیچ مردی بر سرش نیست، هم نام دارد، هم نشان و هویت و هم از مقام و موقعیت اجتماعی برخوردار است (حسین زاده، ۱۳۸۳: ۹۷). او در کارهایش آزادی عمل دارد و از آنچه می‌کند بیمی ندارد و نه تنها برای این رفتارش مورد بازخواست واقع نمی‌شود، بلکه حتی نظامی نیز او را تحسین می‌کند. شیرین آرمانی، مستقل و همانند یک فرشته زمینی است. خوشتن‌دار و مسلط بر نفس خود است و حاضر نیست با وجود عشقی که به خسرو دارد، روح و جسم خود را برای ارضای امیال جنسی در اختیار وی بگذارد و اجازه نمی‌دهد تمایلات جنسی، عقل و منطق را از وی بگیرد.

شیرین، پاکدامنی خود را برتر از عشقش می‌داند و با عاشقی خود خسرو را وادار به تسلیم می‌کند. روزها و شب‌ها به یاد عشق خسرو است و با وجود دل‌بستگی و علاقه شدید فرهاد، دل از خسرو نمی‌برد و تا پایان به او وفادار است. حتی پس از ازدواج نیز خصوصاً در شب اول برای شیرین بسیار مهم است که خسرو در کمال هوشیاری باشد و با ترفندی که به کار می‌برد، سبب می‌شود تا مستی از سر خسرو بپرد. شیرین در این داستان عامل فرعی نیست و توقع دارد که در برابر هرکاری که برای خسرو انجام می‌دهد او نیز کاری انجام دهد. در این داستان، مرد به تنهایی و بدون زن معنا و مفهومی ندارد و این دو مکمل یکدیگرند و در زندگی و مرگ به یکدیگر وابسته‌اند.

حسینی معتقد است که در تمامی منظومه خسرو و شیرین، بیتی مبنی بر زن ستیزی یا زن‌گریزی نظامی به چشم نمی‌خورد. تنها در گفت و گوی خسرو و مریم است که مریم درباره شیرین سخنانی می‌گوید که در آن اهانتی به وی می‌شود. اما باید دانست که مریم رقیب عشقی شیرین است و تلاشش بر فرو نشانیدن عشق خسرو به شیرین است.

زنان مانند ریحان سفالند درون سو خبیث و بیرون سو جمال اند
 شاید یافتن در هیچ برزن وفا در اسب و در شمشیر و در زن...
 زن از پهلوی چپ گویند برخاست مجوی از جانب چپ جانب راست
 (نظامی، ۱۳۷۸: ۱۹۷)

از دیگر ابیاتی که به عنوان نمونه از زن ستیزی نظامی استفاده می‌کنند، ابیاتی است که خسرو در طی گفت و گو با خود، آن هنگام که از دستیابی به شیرین باز مانده، می‌گوید. از این ابیات نیز نمی‌توان به عنوان نمونه‌ای از زن ستیزی استفاده کرد. زیرا در اینجا خسرو سرخورده شده و تاب شکیبائی ندارد.

مزن زن را ولسی چون برستیزد چنانش زن که هرگز برنخیزد (نظامی، ۱۳۷۸: ۸۰-۸۱)
 به طور کلی و صرف نظر از دو نکته در داستان، یکی کشته شدن مریم به دست شیرین که فردوسی به آن اشاره می‌کند و نظامی آن را بازگو نمی‌کند و دیگری تهمت جادوگری که شایعه‌ای بیش نیست، شیرین در سراسر داستان زنی منزّه از عیب است. تفاوت‌های شیرینی که نظامی خلق می‌کند با شیرین فردوسی، او را تبدیل به الگوی تمام عیار پاکدامنی و پایبندی به ارزش‌های اخلاقی می‌کند. اگر در روایت‌های ادبی دیگر شیرین چندان خوشنام نیست، نظامی او را دور از هرگونه کاستی نشان می‌دهد تا جلوه‌گر عشق پاک و مقدّس باشد. این خود نشان

دهنده دید مثبت نظامی به زنان است که در آفرینش شیرین نمود می‌یابد. شیرین دارای ویژگی‌های برجسته‌ای از جمله: زیبایی وفاداری، نجابت، پاکدامنی، حجب و حیا، دانایی، بخشندگی، سنت شکنی و بی‌پروایی است. در ادامه به شخصیت کریسید و چگونگی شخصیت پردازی چاسر پرداخته خواهد شد.

کریسید

داستان ترپلس و کریسید چاسر تراژدی عشق و ناکامی دو عاشق در شهری محکوم به ویرانی است. داستان عشقی که به وجود می‌آید و از دست می‌رود. چاسر با الهام گرفتن از منابع کهن، داستان جدیدی را خلق می‌کند که در آن عشق نقش اصلی را ایفا می‌کند. کریسید دختر پیشگوی بزرگ و قدرتمند تروا است. پدرش پس از آنکه در می‌یابد تروا سقوط خواهد کرد و یونانیان پیروز این میدان خواهند بود، شبانه به اردوگاه یونانیان می‌پیوندد.

این پیشگوی خائن برای حفظ جان‌ش به مردمش خیانت کرده و دخترش را نیز رها می‌کند. کریسید بیوه جوان و زیبایی است که در شرایط نامناسبی به سر می‌برد و شدیداً نیازمند حامی است و در این میان هکتور، برادر ترپلس و عمویش پندروس از او حمایت می‌کنند. ترپلس شاهزاده‌ای توانمند است که اعتقادی به عشق ندارد و حتی عشاق را نیز به سخره می‌گیرد. خدای عشق، کوپید، از رفتار ترپلس سخت برآشفته می‌شود و «با رها کردن تیرهایش به سمت قلب وی، او را عاشق و سرگشته می‌کند» (بنسون، ۲۰۰۸: ۲۰۴-۲۱۴).

بدین ترتیب از وی انتقام می‌گیرد. ترپلس با دیدن کریسید گرفتار درد عشق می‌شود و دیگر هیچ کنترلی روی احساساتش ندارد و حتی قادر به خوردن و خوابیدن نیست. پندروس با دیدن این وضع در صدد کمک به او بر می‌آید و زمینه را برای رسیدن این دو به هم فراهم می‌کند. کریسید پس از بررسی شرایطش عشق ترپلس را می‌پذیرد و سوگند می‌خورد که تا دم مرگ به وی وفادار بماند. اما پس از آنکه به عنوان اسیر جنگی با یکی از فرماندهان یونانی معاوضه می‌شود و با وجودی که اعلام می‌کند کماکان عاشق ترپلس است، به دلیل شرایط نامش در اردوگاه دشمن به عشق تازه وارد دیگری به نام دیومد پاسخ داده و ترپلس را رها می‌کند.

داستان‌های خسرو و شیرین و ترپلس و کریسید بزمی و عاشقانه است که در آنها عشق نقش اصلی را ایفا می‌کند. برخلاف داستان خسرو و شیرین که شخصیت‌های اصلی تقریباً به یک وضع عاشق می‌شوند و به عقیده ثروت، عشق با شهوت شروع می‌شود و در مسیر داستان

به صورت عشقی منزّه تحوّل و تکوین می‌یابد (ثروت، ۱۳۷۰: ۵۴)، ترلیس و کریسید به یک وضع عاشق نمی‌شوند و عشق آنها از یک جنس نیست. ترلیس جوان بی تجربه‌ای است که سخت گرفتار و سرگشته عشق شده است و برخلاف خسرو عشقش آمیزه‌ای از هوس و شهوت نیست بلکه عشقی عمیق و جاودانه است. او حتی از نصیحت پندروس که می‌گوید اگر کریسید تو را رها کرد، به راحتی می‌توانی او را تعویض کنی سخت برآشفته می‌شود. درست بر خلاف خسرو که وقتی شیرین حاضر به تن دادن به خواسته‌های وی نمی‌شود به سراغ مریم و شکر می‌رود. تنها تفاوت شیرین با دیگر زنان اطرافش در این است که راضی به وصال هرزه‌گونه نیست و تنها در پایان داستان «همّت والای شیرین باعث می‌شود تا خسرو پرویز در عشق به مرحله عارفانه‌ای برسد» (ثروت، ۱۳۷۰: ۵۲).

این مقایسه در مورد کریسید و شیرین نیز صدق می‌کند. کریسید زن جوان و بیوهای است که شرایطش بسیار متغیر است و چاسر نیز برای توصیف حالات عاشقانه وی این نکته را متذکر می‌شود: لحظه‌ای گرم و لحظه‌ای دیگر سرد. او یکباره عاشق نمی‌شود بلکه ابتدا شرایطش را سبک و سنگین می‌کند و سپس تصمیم می‌گیرد. چاسر همچنین او را با هلن مقایسه می‌کند که تغییر شرایط را می‌پذیرد و خود را با اوضاع جدید وفق می‌دهد. کریسید سوگند می‌خورد که تا دم مرگ به ترلیس وفادار بماند. اما در انتها این اتفاق روی نمی‌دهد. کریسید، برخلاف شیرین که در انتهای داستان و پس از مرگ خسرو جانش را فدا می‌کند و تبدیل به یک زن وفادار می‌شود، به ترلیس خیانت می‌کند و دیومد را انتخاب می‌کند و اینگونه تبدیل به شخصیت بد داستان می‌شود. کریسید نیز مانند شیرین شخصیتی پیچیده و چند بعدی دارد و چاسر با توصیف شرایط و ویژگی‌های کریسید شخصیتی را خلق می‌کند که صرفاً سیاه و سفید نیست. شخصیت کریسید و اینکه او چه جایگاهی در داستان دارد توسط منتقدان، بسیار مورد بحث قرار گرفته است. آیا او خیانتکار است؟ قربانی است؟ رام و مطیع است و یا فریبکار؟ به عقیده برخی، او شخصیتی قابل ستایش است و به اعتقاد برخی دیگر، قربانی شرایط و محیطش است (بریزنداین، ۲۰۱۰: ۳۳).

اگر تنها به این نکته دقت کنیم که در سراسر داستان، کریسید خود تصمیمی نمی‌گیرد و تنها اجرا کننده تصمیمات اطرافیانش است، آنگاه می‌توان او را شخصیتی قربانی فرض کرد. کسی که تلاشی برای بهبود شرایط خویش نمی‌کند و اجازه می‌دهد تا دیگران برای او تصمیم بگیرند و زندگیش را کنترل کنند. شخصیتی که ارزش والایی ندارد. زیرا تنها یک اطاعت کننده محض است.

نگاهی دقیقتر به داستان، گویای واقعیتی دیگر است. کریسید که از حمایت شوهر و پدر برخوردار نیست، برای زنده و در امان ماندن در شهری که به او به چشم دختر یک خیانتکار نگاه می‌کنند، نیازمند شخصی است که از او حفاظت کند. البته بیشتر اقدامات او به خاطر ترسش است. ترس از تجاوز، تنهایی، مرگ و قضاوت آیندگان. او بیشترین تلاشش را می‌کند تا این ترس‌ها را از میان بردارد. بسیاری از تصمیماتی که کریسید می‌گیرد هوشمندانه است. او نگاهی به آینده دارد و دنبال عشق و شادی در زندگی است. پس از آشنایی حتی در برقراری رابطه نیز این کریسید است که پیشقدم می‌شود. پس او مفعول نیست و در بسیاری از موارد نیز مانند فاعلی قدرتمند عمل می‌کند. حتی دیدگاه وی نسبت به عشق نیز حائز اهمیت است. او خواهان عشق واقعی است و کسی را می‌خواهد که به وی با دیدی برابر نگاه کند و آنچه‌آن که درخور یک بانو است با او برخورد کند نه به عنوان فردی فرودست. او حتی در مورد مسائل روز مانند: ادبیات، جنگ، سیاست و اتفاقات روزمره نیز نظر می‌دهد. حتی کتابی که می‌خواند نیز گویای همین واقعیت است. به جای داستان‌های عاشقانه، داستانی در مورد محاصره تب می‌خواند. او حتی اشتیاقی به ازدواج مجدد ندارد. زیرا فکر می‌کند با این کار مجدداً تحت کنترل قرار خواهد گرفت. چاسر چندین مرتبه به بیوه بودن کریسید اشاره می‌کند که از جهاتی بهتر از یک دختر باکره و یا یک زن شوهردار است. زیرا هم آزدایش را دارد، هم احترام اجتماعی و آنچه‌آن که می‌دانیم برای بیوه‌ها در قرن چهاردهم تنها چند گزینه وجود داشته است. بیوه و پاکدامن بماند و خود را وقف خداوند کنند که بسیار توسط کشیشان به این کار توصیه می‌شدند و یا مجدداً ازدواج کنند که چندان از دید جامعه مناسب نبود و یا اینکه به زندگی خود به عنوان یک بیوه ادامه دهند و زندگی خود را وقف خداوند نکنند که بسیار نامناسب پنداشته می‌شد (میدلتن، ۲۰۰۵: ۸).

هنگامی که پندروس از عشق ترپلس می‌گوید، کریسید شرایطش را می‌سنجد تا ببیند که به عنوان یک بیوه، چه باید کند؟ او از در خطر بودنش به خاطر اینکه دختر یک خیانتکار است نیز آگاه است. چاسر به کریسید این اجازه را می‌دهد تا آزادانه در مورد افکار و عقایدش صحبت کند. گاهی اینگونه به نظر می‌رسد که کریسید نقش یک شخصیت دلسوز را بازی می‌کند. به خاطر درد و رنجی که ترپلس می‌کشد به عشق او پاسخ می‌دهد. به خاطر پندروس و قولی که به دوستش ترپلس داده می‌پذیرد که ترپلس را ببیند؛ به خاطر اطرافیانش می‌پذیرد که به عنوان اسیر جنگی مبادله شود و به خاطر پدرش حاضر می‌شود که به عشق دیومد پاسخ دهد. پس از آنکه مجبور به ترک ترپلس می‌شود، هرچند ناراحت است، به زندگی خود خاتمه نمی‌دهد. این گونه است که گاهی به وی لقب «گرگ در لباس میش» داده می‌شود (شیرین، ۲۰۰۷: ۲۰).

کریسید از یک طرف ویژگی‌های تعریف شده‌ی یک زن در جامعه‌های مردسالار را دارا است: ناپایدار، زیبا، ضعیف و بی‌پناه و از طرفی دیگر اقداماتی انجام می‌دهد که مطابق معیارهای تعریف شده برای زنان نیست. او می‌توانست مانند شیرین مرگ را به جای خیانت برگزیند و تبدیل به یک قربانی و در نتیجه یک زن خوب شود به جای آنکه تبدیل به شخصیت بد داستان گردد. نگرانی کریسید از اینکه آیندگان چگونه با خواندن داستانش در مورد وی قضاوت خواهند کرد، نشان دهنده‌ی آگاهی او از شرایطش است و چاسر نیز با نشان دادن این آگاهی تا حدی دلسوزی خود را نسبت به او نشان می‌دهد. کریسید نگران خوانندگان زن است و اینکه آنان او را محکوم خواهند کرد، بیانگر این واقعیت است که زنان باید احساس شرم کنند از اینکه چنین داستان خیانتی را خوانده‌اند.

اما نباید از یاد برد که این زنان تنها آگاهیشان از کریسید با توجه به داستانی است که توسط یک مرد نوشته شده است. در انتها نیز چاسر یادآور می‌شود که در آینده از این زن به عنوان یک خیانتکار به خاطر عملی که مرتکب شده نام برده می‌شود. اما از آنجا که این زن به خاطر بی‌وفایی اش بسیار متأسف است، چاسر می‌گوید که اگر بخواهم تأسف او را بپذیرم، تنها از سر دلسوزی اینکار را انجام خواهم داد (بنسون، ۲۰۰۸: ۱۰۹۷-۱۰۹۹). چاسر از تمام زنان با آبرو و نجیب عذرخواهی می‌کند که این داستان را نقل کرده و برای توجیه کارش می‌گوید که داستان این خیانت قبل از وی در کتاب‌ها موجود بوده و او تنها به تکرار آن پرداخته و برای جبران آن کتاب دیگری خواهد نوشت و در آن خیانت مردان و وفاداری زنان را نشان خواهد داد (همان: ۱۷۶۴-۱۷۸۵)

گویی ارزش‌ها در سرزمین‌های مردسالار این گونه حکم می‌کند که برای حفظ عفت و پاکدامنی، مرگ بر زندگی ارجحیت دارد. برای کریسید، حفظ زندگی از حفظ آبرویش مهم‌تر است. کریسید نیز مانند شیرین توسط ترپلس و نویسنده، همانند یک فرشته توصیف می‌شود. شخصیتی فرامینی با زیبایی باور نکردنی که مرگ و زندگی عشقش در دستان او است. خصوصاً ترپلس، ابتدا وی را در معبد می‌بیند و سزاوار ستایش می‌یابد. چاسر نیز مانند نظامی به توصیف کریسید از دید افراد مختلف می‌پردازد. با این تفاوت که در تمام توصیفات نظامی، شیرین نمونه‌ی یک زن آرمانی است، اما چاسر کریسید را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که نتوان به طور حتم او را شخصیتی قربانی و یا فریبکار فرض کرد. در ادامه به توصیف کریسید از دید راوی، ترپلس و پندروس اشاره خواهد شد.

مانند نظامی که شیرین را آرمانی جلوه می‌دهد، کریسید نیز از دید راوی بسیار زیبا و دوست داشتنی است. همانند یک فرشته که کسی را یارای برابری با او نیست به گونه‌ای که در زیبایی به انسان‌ها شباهتی ندارد و گویی توسط آسمان‌ها برای تحقیر زیبایی‌های زمینی فرستاده شده است (همان: ۱۰۲-۱۰۵). همچنین راوی بر ضعیف و بی‌پناه بودن وی که برای زنده و در امان ماندن نیازمند حامی است، تأکید می‌کند. همچنین اشاره می‌کند به اینکه در تمام طول مدت اقامتش در آن شهر، وقار خود را حفظ کرده و مورد علاقه و همصحبیت پیر و جوان در آن شهر بوده است (همان: ۱۳۰-۱۳۲). با وجودی که به عنوان یک بیوه لباس سیاهی به تن داشته، باز هم در زیبایی بی‌همتا بوده و در ظاهر و رفتار بسیار مطمئن جلوه می‌کرده است. همانند خسرو که شیرین از دیدش مانند یک پری قابل ستایش بود، ترپس نیز که ابتدا در معبد تنها به تحقیر عشاق می‌پرداخت، ناگهان با دخالت خدای عشق به درد عشق مبتلا می‌شود و آهی سر می‌دهد و به کریسید نگاه کرده، او را اینگونه توصیف می‌کند: تمام اعضای بدنش بی‌عیب و نقص است. رفتار و حرکاتش و وقار و متانتش باعث می‌شود که هر مردی به نجابت و اصالت وی پی برد (همان: ۲۸۰-۲۸۵). توصیف بعدی از دیدگاه پندروس است. هنگامی که پندروس به عنوان دوست و امین ترپس به عشق وی پی می‌برد، مانند شاپور که خسرو را تشویق می‌کند پندروس نیز به ترپس این اطمینان را می‌دهد که عاشق شخص مناسبی شده است. زیرا کریسید زن خوبی است که ویژگی‌های مثبت زیادی دارد: نام نیک، اصالت خانوادگی، روحی پاک و البته در زیبایی بی‌همتا، بسیار خوش سخن و بسیاری فضائل و کمالات دیگر و اینکه ترپس عاشق چنین شخصیتی شده، به خاطر توجه خداوند به او است نه شانس و اقبال (همان: ۸۷۵-۸۸۹). البته در انتهای داستان، پندروس که وضعیت نامناسب و غم فراوان ترپس را می‌بیند به او می‌گوید که می‌توانی کریسید را با زنی دیگر معاوضه کنی و فکر عشقش را از سرت بیرون کنی و به سادگی عاشق شخص دیگری شوی.

این توصیفات به نوعی نشان دهنده جایگاه زن در زمان چاسر است؛ به عنوان مثال دیومد برخلاف فرهاد که عشق شیرین برایش بسیار پاک و عرفانی است به کریسید همانند شکارش می‌نگرد. مانند یک ماهی که می‌تواند آن را صید و قلبش را تسخیر کند. اما حتی در میان این جمع نیز که به زنان با دیدی فرودستانه می‌نگرند، شخصی مانند هکتور، قهرمان تروا و یک شوالیه بزرگ، حضور دارد که از کریسید حمایت می‌کند و اینکه زنان را به عنوان اسیر جنگی مبادله کنند بر خود ننگ می‌داند و به کریسید به عنوان یک شهروند نگاه می‌کند نه یک زندانی؛

همانگونه که وظیفه یک شوالیه حمایت از زنان، بیوه‌ها و یتیمان است. آنچنان که می‌دانیم هکتور حتی حاضر نشد که هلن را به یونانیان تحویل دهد و همانطور که پندروس در داستان اشاره می‌کند هکتور در این جمع همتایی ندارد. نکته حائز اهمیت این است که چاسر در کنار دیدگاه دیومد، نظرات هکتور را که نجیب‌ترین شخصیت در کل آیلیاد است قرار می‌دهد و به نوعی دیدگاه رایج را به چالش می‌کشد.

نتیجه‌گیری

چاسر و نظامی برای باز آفرینی شخصیت زن در دوران خود به بازگو کردن داستان زندگی شخصیت‌های بحث بر انگیزی می‌پردازند که در روایت‌های پیشین چندان خوشنام نبودند؛ به عنوان مثال چاسر همانگونه که در انتهای اثر اشاره می‌کند، می‌توانست به جای کریسید داستان‌های الکست و پنلوپه را نقل کند که هر دو در وفاداری الگو بودند. نظامی نیز شخصیت شیرین را انتخاب می‌کند که در روایت فردوسی چندان شخصیت والایی ندارد و کنیزی خوبرو است نه شاهزادی از تبار پاکان.

چاسر نیز شخصیت کریسید را بر می‌گزیند که در اثر بوکاچو نمونه یک زن خیانتکار و بی‌وفا است. برخورد این دو نویسنده با این داستان‌ها و خلق شخصیت‌های جدید توسط آنها به یک شیوه صورت نمی‌گیرد. چاسر با دیدی طعنه آمیز به بازنمایی تصویر زن در نظام مردسالار دوران خود می‌پردازد و بسیاری از معیارهای رایج در آن زمان را با نشان دادن شرایط کریسید و تصمیماتی که می‌گیرد، زیر سؤال می‌برد. چاسر با بیان نظرانی که در ضمن داستان در مورد شخصیت کریسید ارائه می‌کند، تا حدی به وی آزادی عمل می‌دهد و او را تبدیل به شخصیتی چند بعدی و پیچیده می‌کند. کریسید عشقش را فدا می‌کند تا زنده بماند و به همین خاطر از او به بدی یاد می‌شود.

در مقابل نظامی مستقیماً تصویری روشن از زن ارائه می‌کند که با جامعه بسته روزگارش که به زنان تنها به چشم وسیله‌ای برای بقای نسل و یا وسیله‌ای برای شهوترانی مرد می‌نگریستند، مطابقتی ندارد. شیرین زندگیش را فدا می‌کند تا با عشقش بماند و از این رو از وی به نیکی یاد می‌شود.

زهی شیرین و شیرین مردن او زهی جان دادن و جان بردن او
چنین واجب کند در عشق مردن به جانان جان چنین باید سپردن
(نظامی، ۱۳۷۸: ۴۲۴)

نظامی در این داستان به شیرین این امکان را می‌دهد که با حفظ پاکدامنی به آرزویش برسد و سرنوشتش را خود رقم بزند و تبدیل به الگوی تمام عیار یک زن خوب شود که در وفاداری سرآمد زنان روزگار خود گردد؛ زنی به واقع شیرین و آرمانی. شیرین هرگز در برابر خسرو هوسران تسلیم نمی‌شود. چون ارزش خود را می‌شناسد و جز به عقد ازدواج رضایت نمی‌دهد. او در عشق و دلدادگی بی‌همتا است. در عین زیبایی، عقیف نیز هست. در این داستان شیرین تبدیل به شخصیتی همپراز شخصیت مرد داستان می‌شود و نه تنها احساس حقارت و بیچارگی نمی‌کند بلکه در بسیاری از موارد نیز از خسرو برتر است. شیرین جنبه فرعی و جانبی ندارد. آزادانه، مستقل و بی پروا عمل می‌کند و به خوبی نظریات روشنفکرانه نظامی را به تصویر می‌کشد.

منابع

- ثروت، منصور. (۱۳۷۰). گنجینه حکمت در آثار نظامی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- (۱۳۷۰). یادگار گنبد دوار، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- حسین زاده، آذین. (۱۳۸۳). زن آرمانی زن فتانه، تهران: نشر قطره، چاپ دوم.
- حسینی، مریم. (۱۳۸۸). ریشه‌های زن ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی، تهران: نشر چشمه، چاپ اول.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد، تهران: نشر سخن، چاپ هشتم.
- ستاری، جلال. (۱۳۷۳). سیمای زن در فرهنگ ایران، تهران: نشر مرکز، چاپ ششم.
- سعیدی سیرجانی. (۱۳۶۷). سیمای دو زن، تهران: نشر بیکان، چاپ چهاردهم.
- نظامی، الیاس ابن یوسف. (۱۳۷۸). خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی، تهران: نشر قطره، چاپ سیزدهم.
- Benson, Larry D. *The Riverside Chaucer*. Oxford UP, 2008.
- Brizendine, Amanda. *Divine Intervention or Deadly Disease? Chaucer's Troilus and the Medieval Tradition of Love*. Diss. Delaware University, 2010.
- Douglas, Gavin. *Aeneid in the Middle Scots Poets*, ed. A. M. Kinghorn. London: Arnold, 1970.
- Middleton, Michele L. "In Widews Habit Blak": *Chaucer's Criseyde and Late-Medieval Widows*. Diss. Central Connecticut State University, 2005.
- Rigby, S.H. "Misogynist versus Feminist Chaucer", *Chaucer in Context: Society, Allegory and Gender*, Manchester UP, 1996, 116-63. <<http://www.ecmd.nju.cn/UploadFile/2713301/mvfchaucer.Microsoft Word file>>
- Shearer, Joanna R. *Naughty by Nature: Chaucer and the (Re)invention of Female Goodness in Late Medieval Literature*. Diss. University of Florida, 2007.